

جلسه ۱۸

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقيه الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

گفته شد که تمسک به اطلاقات برای افراد و مصادیق نوپیدا در ازمنه متأخره دارای مناقشاتی است. مناقشه اولی گفته شد، مناقشه ثانیه از ناحیه این بود که شرایط انعقاد اطلاق محقق نیست، شرط اول انعقاد اطلاق این است که متکلم در مقام بیان باشد و این جا این شرط محقق نیست. برای عدم تحقق این شرط دو تقریب وجود دارد. تقریب اول گذشت.

تقریب ثانی:

تقریب ثانی این است که یک مطلبی را در بحث اطلاقات توی اصول می‌گویند و آن این است که اگر متکلمی سخنی گفت و ما فهمیدیم این متکلم از فلان حیث در مقام بیان است، همین که فهمیدیم از فلان حیث در مقام بیان است برای حیث‌های آخر دیگر نمی‌توانیم اطلاق‌گیری بکنیم. چرا؟ برای این که با آن حیثی که او در مقام بیان است و احراز کردیم که از این حیث در مقام بیان است، کلام از نامفید بودن می‌افتد، مفید است، دارد یک مطلبی را بیان می‌کند، مطلبی را انتقال می‌دهد، کأنّ دیگر ظهور حالی نیست که از جهات دیگر هم حتماً باید در مقام بیان باشد. وقتی از یک حیث فهمیدیم در مقام بیان است دیگه از حیث‌های دیگر ظهور حالی پیدا نمی‌شود، دلیلی پیدا نمی‌شود تا ما احراز کنیم از آن نواحی هم، از آن حیث‌ها هم در مقام بیان است. مثلاً فرض کنید که حالا یا کسی گفت زید آدم به درد بخوری است، الان مثلاً فرض کنید که می‌دانیم از جهت این که زمان انتخابات و امثال ذلک هست و این‌ها، این از جهت این که یعنی یک آدم کارآمدی است، کار از هم درکنی است، دلسوزی به حال مردم دارد، از این جهت بله در مقام بیان است، می‌خواهد بگوید از این جهت آدم به درد بخوری است، اما حالا دیگر می‌توانیم اطلاق بگیریم و این آدم به درد بخوری است حتی برای این که از او تقلید کنیم؟ این به درد بخور است حتی برای این که مثلاً اموالت را به او بسپاری؟ این به درد بخور است برای این که مثلاً تدریس بیاید بکند مثلاً؟ نه، وقتی که از آن حیث می‌دانی در مقام بیان است، این مانع می‌شود از این که بگویی کلامش اطلاق داشت، گفت آدم به درد بخوری است، قید خاصی به آن نزد که از چه حیث، پس یعنی آدم به درد بخوری است از همه حیثیات؟ نه، این باعث

می‌شود که همان حیثی که احراز کردی، از همان حیث اطلاق منعقد می‌شود نه از حیثیات دیگر، مگر این که یک جایی احراز کنی واقعاً که بله از آن حیث آخر هم در مقام بیان بوده. خب اگر ما این قاعده را پذیرفتیم، این حرف را پذیرفتیم، اگر این حرف را پذیرفتیم در مقام اشکال می‌شود که ما به اطلاقات صادره در ازمنه ائمه علیهم السلام برای مصادیق نوپیدای در آینده دیگر نمی‌توانیم تسک بکنیم چرا؟ برای این که مسلّم نسبت به آن مصادیق آن زمان که در مقام بیان بوده، پس حالا که احراز می‌کنیم نسبت به آن‌ها در مقام بیان بوده، این قاعده می‌گوید نسبت به چیزهای دیگر نمی‌توانی بگویی در مقام بیان است.

س: با توجه به ... همین را باید بگوییم؟

ج: حالا این حرف است، حالا آن جواب حالا ببینیم. این فعلاً تقریب ثانی برای اشکال است که در مقام ما احراز کردیم که از یک حیث که بیان حکم برای آن افراد زمان خودشان باشد که در مقام بیان بودند، این قاعده هم می‌گوید وقتی شما فهمیدی از این حیث در مقام بیان است دیگر نمی‌توانی بگویی از حیث‌های دیگر هم در مقام بیان است و مقدمات حکمت از حیث‌های دیگر هم محقق است. پس بنابراین.

س: یعنی ممکن نیست؟

ج: نه، احراز نمی‌توانی بکنی که از آن حیث‌ها هم در مقام بیان است.

اگر بله، خود متکلم گفت من از همه حیث در مقام بیان هستم، خب اشکال ندارد. دلیلی اقامه شد که گفت من از همه حیث‌ها در مقام بیان هستم، اشکال ندارد ولی اگر این حرف‌ها را نزد، قرینه بر این امور نداشتیم، و احراز کردید از فلان حیث در مقام بیان است، دیگر نمی‌توانید بگویید از بقیه حیث‌ها هم در مقام بیان است. به خصوص این حرف روی مسلک مثل محقق خراسانی خیلی قابل فهم‌تر است چون محقق خراسانی می‌فرماید که هر جا شک کردیم که مولی در مقام بیان است، یعنی متکلم در مقام بیان است یا نه، اصل این است که در مقام بیان است. اگر شک کردی یک کسی در مقام بیان هست یا نه، اصل این است که در مقام بیان است. چرا؟ برای این که خب حرف زده که مردم از آن مطلب بفهمند، نخواستند لقلقه لسان داشته باشد، نخواستند تصحیح حلق بکنند، نخواستند این الفاظ را تمرین بکنند. خب می‌خواستند مطلب منقل بکنند. خب آن وقت اگر از یک حیث احراز شد خب این دیگر از مفید بودن بالاخره تحقق پیدا کرده دیگر، این جا معلوم نیست عقلاء بگویند ان شاء الله از جهات دیگر هم در مقام بیان

است. برای چه می‌گویند ان شاء الله از جهات دیگر هم در مقام بیان است؟ روی مسلک مرحوم محقق آخوند یک حرف قابل توجهی می‌تواند باشد اما روی حرف کسانی که می‌گویند نه، این که در مقام بیان است، اساس آن بر اصل نیست، برای ان شاء الله نیست، اساس آن بر ظهور حال است، این دائر مدار این که این ظهور حال چقدر است؟ اگر ظهور حالی است که از همه حیثیات است، خب همه حیثیات است، بعضی حیثیات است، بعضی می‌شود.

خب فلذا این مبنا مبنای مهمی است که باید در بحث اطلاق و تقييد آن جا انسان اتخاذ مبنا بکند و این‌ها یک قواعد بسیار مهم و کاربردی است من اول الفقه الی آخر الفقه ما نیاز به این حرف‌ها داریم؛ به اطلاق، تقييد و عام و خاص و این‌ها، این‌ها یک مباحث کلیدی بسیار مبتلی به در استنباطات است، بلکه در استنباطات غیر احکام فقهی هم همین طور است.

س: بین علما بین این اطلاقات در دلیل این که بدانند از دلایل دلیل لبي است یا دلیل.... اختلاف است؟

ج: الان بحث ما همان طور که تقسیم‌بندی شد الان بحث ما در تمسک به اطلاقات لفظی است. حتی عموماً هم نه، اطلاقات لفظی که متوقف است بر جریان مقدمات حکمت.

س: پس جریان مقدمات حکمت در دلیل لبي هست؟

ج: نه، قرائن لبي که محفوف به کلام باشد مانع از اطلاق می‌شود. مثلاً اگر گفت اکرم جیرانی، خب این قرینه این که کسی دشمن‌اش را نمی‌خواهد بگوید قرینه می‌شود یعنی آن جیرانی که دشمن من نیستند، این قرینه لبي مثلاً.

«التقريب الثاني: أنه بناءً على عدم جواز التمسك بالاطلاق» بنابر عدم جواز تمسک به اطلاق بعد از احراز بودن متکلم در مقام بیان از یک جهت معین و مشخصی. وقتی از یک جهت معین و مشخص فهمیدی گوینده در مقام بیان است این دیگر نمی‌شود تمسک به اطلاق کرد «لسائر الجهات التي يشك في كونه بصدد البيان لها» برای سایر جهاتی که شک می‌شود در بودن متکلم به صدد بیان برای آن سایر جهات نمی‌شود تمسک کرد. بنابراین مسلک، بنابراین عدم جواز و این قاعده «يشكل التمسك بالاطلاقات بالنسبة الى الموضوعات الجديدة» چرا؟ «إذ من الواضح كون المتكلم بصدد البيان بالنسبة الى حكم الموضوعات المعاصرة له و المتعارفة في زمانه» چون واضح است بودن متکلم به صدد بیان بالنسبه به موضوعاتی که هم‌عصر با خودش هست و موضوعاتی که تعارف دارد در زمان خودش. آن‌ها را که حتماً می‌خواهد بگوید، پس از یک حیث فهمیدیم که در مقام بیان این‌ها هست، حالا آیا نسبت

به موضوعات نوپیدا هم در مقام بیان بوده؟ شک داریم. این جا دیگر اصالة البیانیه و این که ان شاء الله در مقام بیان بوده نمی توانیم پیاده کنیم و تمسک کنیم. «فإنها من قبیل ما هو مورد الخطاب و السؤال و الذی لا یمكن تخصیص النص بغیره جزماً فإنها» یعنی آن موضوعات معاصره و متعارفه در زمان متکلم، آن ها از قبیل چیزهایی هستند که مورد خطاب و سؤال هستند و از قبیل چیزهایی هستند که ممکن نیست تخصیص دادن و اختصاص دادن نص صادر شده از متکلم را به غیر آن چیزی که مورد خطاب است به طور جزم. مثلاً گفته که من کاسه ای داشتم متنجس شده چه جوری آب بکشم؟ حضرت فرمود «اغسل المتنجس مرة واحدة» این جور، شما بیایید بگویید این مال غیر کأس جواب داده حضرت، می شود گفت؟ بگویید این «اغسل مرة واحدة» مال غیر کأس است، می گوئیم آقا از کأس سؤال کرده، امام مطلبی که می فرمایند مربوط به کأس نباشد، مربوط به چیزهای دیگر باشد، حتماً موردش را باید بگیرد. این که مورد سؤال بوده، این جا نمی توانیم بگوییم مورد را شامل نمی شود، حالا می فرماید آن چیزهایی که در ازمنه ائمه، موضوعاتی که معاصر بوده و متعارف در زمان شان بوده وزان آن وزان همان مورد سؤال است، می توانیم جایی بگوییم کلامی صادر شده و مورد سؤال را نمی گیرد؟ نمی توانیم بگوییم، حتماً مورد سؤال داخل در جواب هست، مگر مورد نادری، قرینه ای باشد که امام نخواستند از آن جواب بدهند به یک وجهی و رفتند یک چیز دیگری گفتند که خیلی به اندازه انگشتان یک دست هم شاید در فقه پیدا نشود، در روایات اهل بیت. که معمولاً خب سؤال کرده، ظاهر جواب این است که جواب همین را هم دارد می دهد دیگر، بگوییم این را شامل نمی شود؟

س: ما که نمی خواهیم بگوییم این را شامل نمی شود، می خواهیم بگوییم علاوه بر آن موضوعات جدید را هم شامل می شود.

ج: نه، این جا را دقت بکنید. داریم می گوئیم پس حتماً مورد خطاب را می گیرد، پس بنابراین اطلاعات زمان معصومین حتماً موضوعات زمان خودشان را می گرفته، چرا؟ چون وزان موضوعات زمان خودشان وزان مورد سؤال است. ولو مورد سؤال واقع نشده، ولی حتماً آن ها مورد سؤال هست.

س:

ج: حالا تا این جا شما آره را بگویید تا من بقیه اش را بگویم.

این‌ها که افراد موضوعات موجوده در زمان خودشان وزانش مثل وزان مورد سؤال است، چطور مورد سؤال را می‌گوییم حتماً شامل کلام می‌شود، این افراد متعارفه و معاصره با معصومین حتماً مشمول اطلاقات می‌شود، می‌شود یا نمی‌شود؟ حتماً می‌شود. حالا که شد آن قاعده تطبیق می‌شود، می‌گوییم خب پس حتماً از این حیث‌ها در مقام بیان بوده، حالا که از این حیث‌ها در مقام بیان بوده، یعنی آن حیث افراد متعارفه و معاصره، آن قاعده می‌گوید هر وقت متکلمی اطلاقی گفت و فهمیدی از این حیث در مقام بیان است نسبت به موارد مشکوکه دیگر اصالة البیان و این که در مقام بیان است نمی‌توانی جاری بکنی.

س: این غیر از قدر متیقن است؟

ج: این اوسع از قدر متیقن است.

می‌فرمایند که پس «فإنها» چون موضوعات معاصره با متکلم و متعارف در زمان متکلم، این‌ها از قبیل موضوعاتی هستند که مورد خطاب هستند و مورد سؤال هستند و از قبیل آن موضوعاتی هستند که لایمکن تخصیص النص بغیره جزماً. نمی‌شود نص وارد شده را تخصیص بدهیم به غیر آن که سؤال کرده. او از ظرف سؤال کرده بگوییم این که فرموده «اغسل مرة واحدة» مربوط به این نیست، مربوط به کاسه نیست، مربوط به چیزهای دیگر است، این را نمی‌شود گفت. همین جور در خطابات هم که ولو مورد سؤال خاصی نیست، فرموده «فمن شهد الشهر فليصمه» خب موضوعات متعارفه، آیا زمان‌های متعارفی که آن زمان‌ها بوده این‌ها را نمی‌گیرد؟ «المسافر يقصر» این مسافرت‌های متعارف آن زمان را نمی‌گرفته؟ نمی‌شود گفت آن‌ها را نمی‌گرفته که. آن‌ها وزانش وزان مورد سؤال است، حتماً آن‌ها را گرفته، پس وقتی می‌گوید «المسافر يقصر» حتماً از حیث آن سفرهای متعارف در آن زمان در مقام بیان بوده، حالا آیا نسبت به سفرهای نوپیدای با هواپیما و سرعت‌های خیلی بالا که آن زمان‌ها اصلاً نبوده، از حیث این‌ها هم در مقام بیان بوده؟ این قاعده می‌گوید نه نمی‌توانی بگویی.

خب «و أما الموضوعات الحديثة فكون المتكلم بصدق بیان حکم آن موضوعات حدیثه مشکوک» بنابراین وقتی مشکوک شد طبق این قاعده «فلا يصح التمسك بها» به آن اطلاقات لإثبات حکم این موضوعات حدیثه. این بیان دوم بر این که به اطلاقات نمی‌توانیم تمسک بکنیم.

س: مگر مصداق جهت یا حیث می‌سازد؟ حالا یک مصداقی بر... ولی این که حیث نمی‌سازد، باید یک حیثی داشته باشد، یک جهتی متفاوتی...

ج: از این حیث در مقام بیان هست یا نیست؟

س: از این حیث....

ج: یکی یکی.

س: این مصداق را می‌گیرد.

ج: آهان از این حیث حتماً در مقام بیان بوده. می‌شود. این که می‌گوید «المسافر يقصر» این مسافرهایی که زمان خودش دارند مسافرت می‌کنند، در مقام بیان حکم این‌ها نبوده؟ در مقام بیان حکم سفرهای هزار سال بعد است؟ این را که نمی‌شود گفت، حتماً سفرهای زمان خودش در مقام بیانش بوده، و آن قاعده می‌گوید هر وقت کسی مطلقاً گفت و فهمیدی از یک حیث در مقام بیان است، از حیث‌های دیگر که شک کردی نمی‌توانی با اصالة البیانیه و این که ان شاء الله در مقام بیان است، احراز کنی و بگویی در مقام بیان است. چرا؟ برای این که کلام از افاده نمی‌افتد که، از مفید بودن که نمی‌افتد. خب آن را افاده کرده. این حرف درستی است، طبق مسلک آقای آخوند حرف درستی است که اگر ما بنای مان بر این باشد که عند الشک بگوئیم ان شاء الله در مقام بیان است، قدر مسلم جایی است که از یک حیث در مقام بیان بودن آن احراز نشده باشد، و الا اگر فهمیدیم از این حیث در مقام بیان است برای چی از حیث‌های دیگر هم بگوئیم ان شاء الله در مقام بیان است.

«الجواب عن التقريب الثاني: إنَّ المقام ليس من صغريات ذلك المبدأ فإنه مختصُّ بما إذا كان هناك جهتان و كان المتكلم بصدد البيان من جهةٍ و شكَّ في كونه بصدد البيان من جهةٍ أخرى و أما في المقام فالجهة واحدة».

جواب این است که شما خلط کردید بین دو چیز و آن این است که تارةً ما واقعاً دو جهت، دو حیث مختلف داریم می‌گوییم اگر فهمیدی از این حیث در مقام بیان است نمی‌توانی با اصل بگویی ان شاء الله از آن حیث هم در مقام بیان است. وقتی جهات متعدد داشته باشد. مثل همان مثالی که زدم. این که می‌گویی این آدم به درد بخوری است، یک حیث آن این است که به درد نمایندگی مجلس مثلاً می‌خورد اما به درد تدریس می‌خورد ربطی به نمایندگی مجلس ندارد. به درد تقلید می‌خورد ربطی به آن ندارد، آن یک چیز دیگری است. این جور جاها درست است اما اگر

حیث‌ها یکی است و آن این است که حیث سفر است، می‌خواهد بگوید مردم از حیث سفر چه حکمی دارند، این حیث که دو تا حیث نیست که بگوییم این‌ها یک حیث دارند، آن‌ها یک حیث دارند. می‌خواهد حکم مردم را از حیث سفر بیان کند، خب سفر آن‌ها با سفر بعدی‌ها فرقی نمی‌کند، سفر سفر است دیگر. پس بنابراین دو حیث نیست که اصلاً شما بگویید که... و وقتی می‌گوید المسافر يقصر معلوم است که از حیث این که وظیفه مسافر چیست، من حیث کونه مسافراً در مقام بیان است. حالا چه بگویی ظهور حال، چه بگویی اصل این است که از این حیث در مقام بیان است.

می‌فرماید: «إنَّ المقام ليس من صغريات ذلك المبنى» که در اصول گفته می‌شود. «فإنَّ» آن مبنا «مختصُّ بما إذا كان هناك جهتان» دو تا جهت منهاض، جدای از هم «و كان المتكلم بصدق البيان من جهةٍ و شكٍّ في كون المتكلم بصدق البيان من جهةٍ أخرى و أمَّا في المقام فالجهة واحدة كتقصير الصلاة بالسفر ثمانية فراسخ» که جهتی که مولی در مقام بیان آن است در آن عبارتی که «المسافر يقصر» این است که نماز به سفر هشت فرسخی قصر می‌شود، شکسته می‌شود. «و إنما الشك في شموله للمصدايق الجديدة» جهت یکی است فقط شکی که این جا موجود است شک در شمول آن کلام هست برای مصادیق نوپیدا و جدید «و هي ليست جهةً أخرى» مصادیق جدید که جهت دیگر نیست، همان جهت است، منتها مصداق‌ها متفاوت شده. «و حتى على تقدير تمامية ذلك المبنى» پس بنابراین حتی بنابر فرض تمام بودن آن مبنا که حالا در این که آن مبنا مثلاً صحیح است، صحیح نیست کلاماً «فالبحت عن ذلك» یعنی تمامیت... ذلك به تقدیر برمی‌گردد. «و البحت عن ذلك» یعنی بحث از این فرض تمامیت آن مبنا «موكولٌ الى محله من علم الاصول» که بحث مطلق و مقید است.

خب «و حتى على تقدير تمامية ذلك المبنى لا يقدر ذلك في الأخذ بالاطلاقات في الموضوعات الحديثة» چون جهت آن واحد است. بله اگر یک وقتی یک جایی جهات متعدد شد، اگر آن مبنا صحیح بود و قبول کردیم و درست بود بله، نمی‌توانیم در آن صورت، در خصوص آن جا تمسک به اطلاق بکنیم.

س: نسبت به مسائل حدیثه، اما قدر متیقن در مقام تخاطب را چه می‌کنید؟ وقتی دارند با ... آن زمان ... المسافر يقصر یعنی مسافری که همین جوری دارد سفر می‌کند، نه با هواپیما، این مانع از اطلاق نمی‌شود....

ج: بله، این حالا وجه آخر لاشکال. فعلاً این وجوه مناقشات را داریم می‌گوییم. و حق این است که قدر متیقن در مقام تخاطب مانع از انعقاد اطلاق نیست، آن مبنا ناتمام است ولی آن مناقشه آخری. فعلاً مناقشات متعدد، هر مناقشه‌ای را باید مطرح کنیم جواب خودش را بدهیم.

س: بین مصداق و جهت چه فرقی است با آن بیانی که فرمودید که طبق معمول آخوند است. بالاخره حالا ما احراز کردیم نسبت به بعضی مصادیق در مقام بیان هست پس یک کلام مفید است، چطور می‌خواهیم احراز کنیم نسبت به سایر مصادیق هم در مقام بیان باشد؟

ج: چون حیثی که در مقام بیان آن است، این حیث این است که نماز کجا قصر می‌شود برای مصلین. نماز کجا برای مصلین قصر می‌شود؟ در مقام بیان این است. پس جهت مختلف نشد، یک جهت است. مصلین کجا نمازشان قصر می‌شود؟ این جهت واحده‌ای است که در مقام بیان است. اما یک وقت هست که نه، مثل آن مثالی که زدیم می‌خواهد بگوید آن جهات مختلف است، یک جهت واحده‌ای نیست که کجا نمازش قصر می‌شود، آن جهتش این است که آن به درد مجلس می‌خورد، آن جا به درد افتاء می‌خورد، آن جا به درد تدریس می‌خورد و... جهات مختلف.

س: یعنی قاعده در مورد مصادیق نمی‌آید...

ج: بله،

س: چرا در مورد مصادیق همان حرف را نتوانیم بزنیم؟ همان حرفی که در مورد جهات مختلف می‌زدیم در مورد مصادیق...

ج: چون مطلق است، به مصادیق کار ندارد، حکم را می‌برد روی طبیعت. عام نیست که، در مطلق، حکم می‌رود روی طبیعت، به مصادیق کار ندارد. می‌گوید این طبیعت از حیث این حکمش چیست؟ بعد انطباق طبیعت بر افراد قهری است.

س: .. عموماً را تشکیک کردید در مسأله أم.

ج: بله.

س:

ج: در أم، تشکیک به خاطر این بود که موضوع له را نمی دانستیم چیست. آن به خاطر این جهت بود، موضوع له آیا من خرج الولد من بطنه است؟ یا من خرج الولد من بطنه و کان منشأه مائها، آن در موضوع له اصلاً شک داشتیم. این جا در موضوع له شک نداریم، موضوع له را می دانیم شامل می شود به حسب وضع لغوی، در اطلاق شک داریم که آیا آن اراده شده به جوری که شامل آن هم بشود، یا یک قیدی دارد که شامل آن نمی شود.

س: ... این حرفی که شما زدید اگر مصادیق جهت ساز بشوند مثلاً همین جا توی مسافر ما مصادیقی داریم کثیر السفر، مصادیقی هم داریم قلیل السفر است، بعد جهت ساز می شود، کثرت در سفر می شود یک جهت برای الان مصادیق اگر ... حالا الان سفرهای جدید می توانند جهت ساز بشوند.

ج: چه جهتی را می سازند؟

س: در سفرهای جدید مثلاً...

ج: الثمانية فراسخ آن بله، آن درست است، آن که شما می فرمایید آن جهت است. که کثرت سفر چه می شود، نمی شود، این ها هم در مقام بیان است. از این جهات یعنی اگر شک کردیم یک جایی مثلاً یک کسی گفت الان امام از این حیث که کثیر السفر می شود، فلان می شود در مقام بیان نبود، از حیث این که چه مسافتی در باب قصر ملاک است. خب بله آن جا هم نمی توانیم. اگر فرض کردید یک روایتی است که شواهدی در آن هست و قرائنی در آن هست که از این حیث فقط حضرت در مقام بیان است که می خواهند جهت مسافت را فقط بیان بکنند، اما این که کثرت حالا هست یا نه، سفر حلال است یا حرام است، این جهات را در مقام بیان نیستند. مثل قرآن شریف که فرموده اذا ضربتم فی الارض، این معمولاً قرآن شریف در مقام بیان اصل تشریح است که این جا وقتی که مسافرت می روید یک نماز قصری می آید، حالا خصوصیات آن چیست، شرایط آن چیست، در مقام بیان این جهت نیست. فلذا است که اگر فقهاء خیلی به آیات شریفه در جهات مختلف فقه تمسک نمی کنند آن وقت بیاییم به آن ها اشکال کنیم بگوییم آقا شما به قرآن کار ندارید؟ این ها به قرآن کار دارند اما چون قرآن قانون اساسی است، قانون اساسی در مقام بیان جزئیات نیست، اصل مطلب را می خواهد بگوید، فلذا فناً نمی شود تمسک کرد. از این جهت هی نام نمی برند در هر جایی، نه این که بی اعتناء به قرآن معاذ الله باشند. برای خاطر این که مولی آن جا در مقام بیان نیست. خدای متعال در مقام اصل تشریح است نه خصوصیاتش را بخواهد بفرماید که بگوییم در مقام بیان تقیید فرموده.

اصلاً در مقام بیان کلیات، در مقام اصل تشریح که هستند به خصوصیات توجه ندارند، خصوصیات با قانون بعدی می‌آید گفته می‌شود. مثل قانون اساسی کشورها هم همین جور است. به جزئیات کار ندارد، جزئیاتش را قانون عادی می‌آید بیان می‌کند. آن در مقام اصل تشریح است، دارد سیاست‌های کلی را می‌گوید، آن خطوط کلی را می‌خواهد ترسیم بکند، اما جزئیات و خصوصیات و این‌ها را دیگر آن کاری ندارد. حالا بفرمایید.

س: اشکال این بود که مصادیق معاصر معصوم علیه السلام حضرت در مقام بیان هستند، مصادیق آینده را در مقام بیان نیستند، جواب این شد که مصادیق جهت‌ساز نیستند، جهت واحد است، المسافر يقصر، فرض این است که گاهی مصادیق هم جهت‌ساز هستند مثل همان کثیر و قلیل....

ج: بله، حالا این فرمایشی که شما می‌فرمایید توی هامش اگر چه گفتند علیکم بالمتون بالحواشی، اما این جا عرض می‌کنم استثنائاً علیک بالهامش، در هامش یک مطلبی بیان شده فلذا گفته می‌شود پاسخ اصلی به این مناقشه ثانیه این است که مبنا درست نیست ولی اگر مبنا را بپذیریم ممکن است جایی مصادیق برگردد و این را در هامش مراجعه بفرمایید.

س: یک جواب دیگر هم می‌شود داد حاج آقا. که فرض بحث این است که ما شک بکنیم اگر جایی احراز کردیم که نسبت به آن جدید در مقام بیان هست، مشکلی نداریم و ما با آن بحث شریعت خالده احراز می‌کنیم که در مقام بیان ...

ج: یک جاهایی آره احراز می‌کنیم. این هم حرف درستی است ولی مبنا می‌گفت وقتی شک کردید. بله یک جواب این است که ما یک جاهایی شک نمی‌کنیم، به خاطر این که آن قرینه عامه می‌دانیم که در مقام بیان از این حیث هم هست. این حرف درستی است.

س: ...

ج: نه، همه جا این جوری نیست. گاهی هست که حالا فعلاً در این کلام ناظر به همین زمان خودشان هستند یا این... مثلاً در آن روایتی که می‌فرماید که امام صادق سلام الله علیه فرمودند که «ما انصفناکم» اگر الان از شما خمس بخواهیم بگیریم. یک مشکل اقتصادی برای مردم پیش آمده بودند حضرت فرمودند الان در این فرض ما بخواهیم خمس مان را بگیریم «ما انصفناکم» فلذا تحلیل کردند. این «ما انصفناکم» یعنی برای این معلوم است که،

نمی‌خواهد بگوید که «ما انصفناکم معاشر الامامیه الی قیامت» این معلوم است یعنی زمان خودمان که الان این مشکله پیش آمده.

س: قرینه دارد دیگر.

ج: آهان قرینه دارد. پس همه جا این جوری نیست که چون دین خالد است بگوییم که هر حرفی زدند برای همیشه است. گاهی هم نه به یک خصوصیتی می‌فهمیم برای همیشه نیست، به خاطر یک خصوصیتی می‌فهمیم برای همیشه نیست.

«المناقشة الثالثة» اصلش را بگوییم، حالا خصوصیات و این‌ها را... ببینید مناقشه سوم این است که انعقاد اطلاق توقف بر مقدمات حکمت دارد. مقدمه اولای مقدمات حکمت این است که مولی در مقام بیان است. مقدمه ثانیه‌اش این است که حالا که در مقام بیان است و می‌خواهد عبارتش را آینه تمام نمای مرادش قرار بدهد اگر توی مرادش توی دلش قیدی هست آن را باید بگوید و حیث این که نگفته معلوم می‌شود توی دلش هم نیست. مثلاً مولی گفته اکرم العالم، می‌دانیم در مقام بیان است. اگر واقعاً مولی می‌خواست و جوب اکرام را برای عالم عادل فقط قرار بدهد نه برای مطلق عالم، با توجه به این که مفروض این است که در مقام بیان موضوع حکمش هست و می‌خواهد موضوع حکمش را بیان کند، برای مکلفین روشن کند، متضح کند، اگر فقط بگوید اکرم العالم و نگویید اکرم العالم العادل، برخلاف آن فرض است. چون فرض این است که در مقام بیان است و می‌خواهد کلامش آینه تمام نمای مرادش باشد، پس می‌فهمیم حالا که نگفته اکرم العالم العادل توی دلش هم قید ندارد. پس عالم به نحو مطلق موضوع حکمش هست.

خب کجا ما از عدم تقیید می‌فهمیم که توی دلش هم قید نیست؟ آن جایی که بتواند تقیید کند. اما آن جایی که یک محذوری از تقیید است، آن جا می‌فهمیم توی دلش هم قید نیست. مثلاً تقیه است. داشت می‌گفت اکرم العالم یکهو یک نفری وارد شد از اعداء عدو ائمه، قید نزدند، خب می‌گوییم لعل ورود این مانع شد که حضرت قید بزنند، اگر این نیامده بود آن قید را می‌گفتند، این جا نمی‌توانیم به اطلاق تمسک کنیم، یعنی مقدمات حکمت پیاده نمی‌شود، چون مقدمات حکمت می‌گفت اگر توی دلش قید بود باید توی لفظش می‌آورد، حالا که نیاورده معلوم می‌شود نیست. کجا اگر توی دلش بود باید می‌آورد؟ که محذوری نباشد، خب اگر محذور است که نمی‌تواند بگوید. حالا بعد

از این که این مطلب روشن شد گفته می‌شود. ائمه علیهم السلام که فرمودند «المسافر یقصر» اگر توی دل‌شان این بود که المسافری که با همین مسافرت‌های متعارف مسافرت می‌کند، نه با هواپیما، نه با سرعت‌های کذایی. خب می‌توانستند تقييد کنند؟ بگویند المسافری که با هواپیما نیست؟ المسافری که با سرعت‌های فلان جوری نیست؟ مردم می‌خندند می‌گویند مگر چنین چیزی ممکن است شما تقييد می‌فرمایید؟ پس محذور استهجان عرفی، استغراب عرفی که بگویند این قیدها برای چیست می‌زنید، یعنی چی؟ پس بنابراین شرایط مقدمات حکمت فراهم نیست برای تمسک به اطلاقات، لعل افراد نوپیدا حکمش با آن‌ها فرق بکند ولی امام علیه السلام نمی‌توانسته تقييد بکند. این یک اشکال جدیدی است دیگه.

«المناقشة الثالثة: عدم امکان التقييد أو عدم عرفيته» یا تقييد اصلاً امکان نداشته یا عرفی نبوده، مردم می‌خندیدند، چنین تقييدی را بکنند. «لاشک فی أن الاطلاق اثباتاً» اطلاق اثباتی یعنی کلام، نه حکم واقعی ثبوتی. ما یک اطلاق ثبوتی داریم که در واقع قید ندارد، یک اطلاق اثباتی داریم که در مقام سخن و بیان. «أن الاطلاق اثباتاً» در مقام اثبات و بیان فرع امکان تقييد است. «فرع امکان التقييد كذلك» كذلك یعنی چی؟ یعنی همان دو تا قیدی که توی عنوان داشتیم که هم امکان واقعی داشته باشد هم عرفیت داشته باشد. «سواء قلنا بتوقفه علی امکان التقييد فی مقام الثبوت أم لا» حالا خواه بگوییم که بالاخره تقييد اثباتی و یا عدم تقييد که بخواهد کاشف باشد متوقف بر امکان تقييد در مقام ثبوت هست یا نه، به آن مسأله فعلاً این جا کار نداریم، آن سر جای خودش که کسی ممکن است بگوید که تقييد در جایی امکان دارد اثباتاً که ثبوتاً هم امکان داشته باشد. حالا ما به آن کار نداریم.

س: این محذوری که فرمودید چیست؟

ج: محذورش، عدم عرفیتی که مردم می‌خندند یا امکان ندارد.

س: ...

ج: یا تقيه است یک جایی.

س: ... یک جور دیگر بگویند، منحصر کنند در این سه علت، سفر باقی مثلاً با این سه وسیله یا با این حالت این نوع سفر فقط باعث قصر می‌شود اگر حتی قیدهای دیگر توی ذهن‌شان ممکن است می‌توانستند به خاطر همین عدم حجیت خب آن‌ها نمی‌توانستند بگویند، می‌توانستند منحصر بکنند در... موجود.

ج: آن هم بله، ولی آن هم گاهی... می‌گویند آقا پس اگر می‌فرمایید که مثلاً با چی، اذا سافرتم مع این مراکب طبیعیہ قصفوا صلاتکم» می‌گوییم برای چی این جوری حرف می‌زند مگر مراکب غیر طبیعیہ هم هست؟ یا با مراکب طبیعیہ بگویند، بگویند اگر راه رفتیم چی؟ و حال این که آن هم همین جور است. خلاصه باید یک جوری باشد که از محذور از تقیید نداشته باشد. حالا در جواب لابد یک راه‌حلی‌هایی نشان داده می‌شود، حالا فعلاً اشکال این است که توی ذهن‌ها ممکن است بیاید آقا ما نمی‌توانیم تمسک کنیم، برای این که امام نمی‌تواند تقیید بکند، از این عدم تقیید کشف نمی‌شود که توی دلش هم قید نیست. در واقع هم قید نیست.

«فإذا لم تمكن المتكلم من بیان القيد لم ينعقد لكلامه اطلاق و لم يكن ذلك ممكناً لبعض المصاديق المستجدة» می‌فرماید که «و لم يكن ذلك» یعنی آن تقیید، ممکن برای بعضی مصادیقی که نوپیدا شده. «اذ يتعذر تعقلها و تصورها آن ذاک مثل طاقة النبوة و الحاسوب و نحوهما» اصلاً بعضی چیزها که حضرت بفرماید که... مگر این که مثلاً بفرماید با وسیله‌ای حرکت کنید که با نیروی هسته‌ای حرکت می‌کند. مگر با چیزی که کامپیوتر فلان آن است. خب این اصلاً قابل تعقل برای آن زمان‌ها نبوده که تا بخواهد تقیید بکند، حالا که نمی‌تواند این جور تقییدهایی بکند پس ما چه جور اخذ اطلاق بکنیم.

«و اما غيرها من المصاديق فالتقييد و ان كان ممكناً ولو بالاخبار بحدوث تلك الاشياء في الأزمنة الآتية أو في امكنة بعيدة على البلاد الاسلامية بالنسبة الى قسم الأخير من الموضوعات» می‌فرماید که اما غیر از آن‌هایی که ممکن نیست از موضوعات مستجده‌ای که اصلاً تعقل نمی‌شود کرد، تصور نمی‌شود کرد، نمی‌شده بشود آن زمان‌ها، نسبت به آن‌ها اگر چه تقیید ممکن است ولو به این که ابتدائاً حضرت بفرمایند یک زمانی پیش خواهد آمد که یک خرده ابزاری درست بشود از این‌ها بیشتر حرکت می‌کند، یک سرعت‌های قابل فهمی را بفرماید یا بفرماید یک لباس‌های یک جور دیگری هم خواهد شد، این‌هایی که خیلی دور از ذهن نیست و قابل تعقل است ابتدائاً خبر بدهند و بعد خب دیگه کلام را تقیید نکنند. این جور جاها ممکن است ولی در عین حال محذور دارد که حالا محذورهایش را ان شاء الله بعداً می‌خوانیم. و صلی الله علی محمد و آله.